

اقتصاد دمکراتیک و روند اجتماعی سازی

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود نه تاریخ به پایان رسید و نه کشف مهم مارکس، یعنی قانونمندی مبارزه طبقاتی در جامعه دارای طبقات آنتاگونیستی از میان رفت. برخلاف مدعیان امکان تامین "وحدت ملی"، در اثر ناسازگاری منافع استثمار کنندگان و استثمار شوندگان، مبارزه طبقاتی در یک جامعه طبقاتی، پدیده‌ای تصادفی نیست بلکه قانون تکامل است و به آشتی نمی‌انجامد، بلکه سرانجام به لغو استثمار و نظام طبقاتی خواهد انجامید. البته بحث در مورد علل فروپاشی و ترمیم نارسائی‌ها و خطاهای گذشته جنبش کماکان ادامه دارد و هنوز نظر منسجم و واحدی در درون جنبش کمونیستی و کارگری جهانی، چه در برآورد تجربیات گذشته و چه در تعیین "نقشه راه" آینده آماده نیست. مقاله زیر را نیز باید با عنایت به امر فوق و بعنوان کوششی جهت طرح مسئله مورد بررسی قرار داد. خ.ط.

برگردان: خ. طه‌پوری

... تا اینجا ما بررسی کردیم که سرمایه‌داری بنا بر قوانین درونی خود کدام راه را انتخاب کرده و یا باید انتخاب کند. امروز کدامین بدیلی در مقابل آن وجود دارد و کوشش‌هایی که تاکنون برای غلبه بر آن صورت گرفته را چگونه باید ارزشیابی کرد و این کوشش‌ها چه درسهائی را بما می‌آموزد؟ نتایج را می‌توان بصورت زیر فرموله کرد: ۱/ نئولیبرالیسم، یعنی سرمایه‌داری زیر سلطه بازارهای مالی، بحران را تشدید می‌کند ولی ریشه‌های اصلی فساد در قوانین کلی تکامل سرمایه‌داری نهفته است. بحران - بحران اقتصاد واقعی، بحران بخش مالی، عدم امنیت اجتماعی، فقر، گرسنگی، بحران محیط زیست، دمکراسی، جنگ و تشدید خطر جنگ - تماماً از منطبق کلی عملکرد سرمایه‌داری ناشی می‌شود. اگر بخواهیم بر آنها غلبه کنیم، کافی نیست که جامعه نحوه تنظیم متناسبی بر تن اقتصاد سرمایه‌داری کنیم. ما باید در مکانیسم‌های عملی اقتصاد سرمایه‌داری دخالت نمائیم. منطبق و قدرت سرمایه باید با دمکراتیزه کردن تصمیم‌گیری در اقتصاد متوقف گردد.

۲/ سرمایه‌داری سیاست کاربردی برای حل تضادهای خود ارائه نمی‌دهد و نمی‌تواند هم ارائه دهد. Public new Deal و Green new Deal تغییری در جبر رشد و جبر استثمار فزاینده منابع طبیعی و انسانی بوجود نمی‌آورد. هم امروز سرمایه‌داری مورد تأیید بخش عظیمی از مردم نیست. تضمینی نیز برای قبول غیرمستقیم رژیم سرمایه‌داری از طرف بخش رشدیابنده "بازندگان" اجتماعی وجود ندارد. راه فراری که سرمایه‌داری برای خود در نظر گرفته کدام است: اعمال فشار در درون و خشونت رشدیابنده نظامی در خارج.

۳/ بدیل انساندوستانه عبارت است از: همکاری در جامعه در عوض رقابت. همبستگی مابین خلق‌های جهان بجای "رقابت مرگبار جهانی". سه جریان بزرگ با احتمالاً دید انتقادی به سرمایه‌داری و جبهه‌گیری برای استقرار جامعه‌ای نوین بصورت زیر است: آن انسانهایی که سرمایه‌داری چه در درون و چه در مناطق "پیرامونی" خویش آنها را به مرز مابین مرگ و زندگی سوق داده است؛ انسانهایی که بدلائل اتیک جامعه‌ای را که در آن موفقیت بمعنای پیروزی بردیگران است، و یا جنگ علیه همه و هرکس که مانعی برسر راه افزایش سود است را مردود می‌شمارند؛ انسانهایی که سرمایه‌داری را می‌پذیرند و یا آنرا تأیید می‌کنند اما استثمار بی‌ملاحظه انسان و طبیعت را از نظر اقتصادی مهمل و بی معنی برآورد می‌کنند.

۴/ بحث تئوریک و تجربیات تاریخی در مورد اجتماعی کردن وسائل تولید و اجرای عناصر دمکراسی اقتصادی به نتایج مهمی برای سیاست کاربردی مبارزه برای دمکراسی در اقتصاد و اجتماع منجر می‌گردد.

۴/۱ "آزمایشات نمونه" گذشته در مورد تعاونی‌های آنارشیست‌ها و کمونیست‌های تخیلی انتقاد مارکس، که این موارد را "سوسیالیسم خرده بورژواها" و پروژه‌های جنبی محکوم بفنائی می‌دانست که علاوه برآن باعث انحراف از مسئله اصلی، یعنی "نفی سرمایه‌داری" و فائق شدن بر تناسب قوای سرمایه‌داری در اقتصاد عمومی است، را

تائید کرد. تعاونی‌هائی که در بازارهای سرمایه‌داری اقدام به رقابت می‌نمایند، مشمول همان شرایط و قوانینی هستند که رقبای سرمایه‌دار آنها با آن روبرو می‌باشند. "شرایط اجتماعی" و پارامترهائی که طبق آن اقتصاد بطور کلی عمل می‌کند بایستی بطور کل تغییر داده شود.

۴/۲ این مبارزه، یعنی "نفی سرمایه‌داری" در شرایطی صورت می‌گیرد که سرمایه‌داری حاکم است. پس بی‌مفهوم خواهد بود که اول نوعی ایده‌ال مجازی ترسیم کنیم تا بعد بتوانیم از روی آن شابلونی برای امروز تهیه سازیم. بقول مارکس: "کمونیسم وضعیتی نیست که باید ایجاد گردد، ایده‌الی که واقعیت می‌بایستی خود را با آن تطبیق دهد. ما کمونیسم را آن جنبش واقعی می‌نامیم که وضعیت امروز را از میان برمی‌دارد. شرایط جدید از بین پیش‌شرطهای موجود پدید خواهد آمد."

۴/۳ اینکه این مبارزه به کجا خواهد رسید، کاملاً روشن نیست. "قانونمندی طبیعی" مورد نظر مارکس، که پرولتاریا سرمایه‌داری را از بین خواهد برد، وجود ندارد. نه پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر تنها نیروی قادر در مبارزه با سرمایه‌داری است و نه تضمینی وجود دارد که بتوان سرمایه‌داری را از سقوط به فاجعه بازداشت. ولی با این حال طبقه کارگر دارای نقش کلیدی است و نیروهای ضدسرمایه‌داری بدلائل "عینی" قوی‌تر می‌گردند.

۴/۴ یکی از تصورات قدیمی مارکسیستی براین پایه بود که انسان باید در ابتدا قدرت دولتی را بدست آورد و سپس با امکانات آن جامعه و اقتصاد را دمکراتیزه سازد. مارکس در تحقیقات خود در مورد کمون پاریس این تصور را نسبی کرد. مشخص شد که دولت بایستی از پایه تغییر کند و قدرت فرماندهی دولت به موازین اجتماعی استوار و همبسته‌ای در کلیه سطوح و شئون تغییر یابد. در نتیجه "جنبش واقعی که وضعیت امروزی را ملغاً سازد" از پیشرفت دمکراسی در سطوح مختلف اجتماعی پدید خواهد آمد. "انقلاب" به معنای تسخیر رایش‌تاگ (مجلس) نیست، بلکه بدست آوردن قدرت تصمیم‌گیری خلق و گروه‌های اجتماعی در مسائل اقتصادی و اجتماعی می‌باشد.

۴/۵/ بطوریکه تجربیات جمهوری شوراها و برنامه شوراها پس از جنگ جهانی اول در آلمان نشان داد، باید از انسداد اقتصادی شرکتها بعنوان "مرکز عصبی سیاسی" احتراز ورزید. کلیه سطوح زندگی بایستی دمکراتیزه گردد و کلیه بخش‌های مردم، حال آیا در شرکت‌های بزرگ بکار اشتغال داشته باشند یا خیر، باید بطور مساوی مجاز بهمکاری باشند.

۴/۶/ رفرم در سرمایه‌داری و دمکراسی در اقتصاد معمولاً دارای خصلت دوگانه است. از یک طرف موقعیت غالب سرمایه، که توسط رفرم "آرامش و فراغ خاطر" را برای خود بوجود آورده، تثبیت می‌کند ولی از طرف دیگر، و این منظر تعیین کننده‌ای است، بایستی که موقعیت کسانی که خواستار تغییر ساختاری هستند، تقویت شود. و به گفته کائوتسکی هر رفرمی که موقعیت نیروهای ضدسرمایه‌داری را تقویت کند، درست است.

۷/۴/ مدل اسکاندیناوی دو آموزش ارائه می‌دهد. اول این که مدل انباشت سرمایه داری باید عملاً با نحوه تنظیمی اجین گردد که بمراتب اجتماعی تراز آنچه که مدل نئولیبرالی بعنوان تنها امکان موجود معین می‌سازد، خواهد بود. در سوئد گرچه که مخارج اجتماعی بالا است و فرهنگ وابسته به تعلق اجتماعی نیست ولی با این حال اقتصاد سرمایه داری بهمان "خوبی" رشد کرد که در کشورهای کاملاً نئولیبرال. با این حال بخصوص مدل سوئدی اثبات تجربی چیزی است که "میندئر" یکی از نظریه پردازان این مدل مطرح می‌کرد که این مدل برای اجرای Funktionssozialismus کافی نیست که منظور رگلمان اجتماعی عوارض و خساراتی است که اقتصاد سرمایه داری به بار می‌آورد. در سالهای اخیر و بویژه در طی بحران کلیه دیوارهای حفاظتی دولت اجتماعی از بین برده شد. برای جلوگیری از این وضع بایستی که کارگران مرد وزن، بایستی که اجتماع بطور مستقیم در استفاده از ابزار تولید دخالت کند، بایستی که مالکیت اجتماعی گردد.

۴/۸/ سوسیالیسم واقعی در اثر پرنسیپ‌های اجتماعی کردن ابزار تولید و برنامه ریزی کلی برای اجتماع با شکست مواجه نشد، بلکه بیش از هرچیز در اثر کمبود تعیین کننده و فقدان دمکراسی بشکست انجامید. این فقدان مربوط می‌شود به "نارسائی

زایمان " آن که نظم جدید اجتماعی نه توسط جنبش توده ای دمکراتیک، بلکه بکمک احزاب آوانگارد، نیروهای چریکی و یا ارتش های خارجی استقرار یافت. علاوه بر آن اشتباهات " درونی " فاحش (وهمینطور جنایات) احزاب حاکم نیز بر آن اضافه شد. نتیجه اینکه: مسئله این نیست که عناصری از بازار و یا رقابت را در سوسیالیسم ادغام کنیم، بلکه باید دمکراسی از سطوح مرکزی تا سطح شرکت ها و محلات مسکونی بطور کامل اعمال گردد. مردم خود تصمیم خواهند گرفت که به چه چیز نیازمندند، چگونه تولید و چگونه توزیع کنند. این تصمیمات بایستی تصمیمات اجتماعی - سیاسی باشد و نه تصمیماتی که وابسته به عرضه و تقاضای خریداران قدرتمند و انگیزه کسب سود شرکت ها باشد.

۵/ یکبار دیگر هسته مرکزی بحث: البته از یک طرف مسئله برسر یک وضعیت ایده آل در اقتصاد و اجتماع است که می خواهیم بدان دست یابیم ولی اینکه چگونه به آن خواهیم رسید بستگی به امکاناتی خواهد داشت که در واقعیت امروز موجود است. اگر این ایده آل از مقوله های چون " همبستگی/همکاری/دمکراسی " تشکیل شده باشد، باید به دو چیز توجه داشت:

۱/ باید با کلیه ساختارهایی که با این پرنسپها در تضاد قرار دارد، مبارزه شود، که بمعنی " نفی سرمایه داری " خواهد بود.

۲/ باید کلیه عناصر و ساختارهایی که در جهت این ایده آل قرار گرفته، تقویت گشته و تکامل داده شود.

بر گرفته از سایت عدالت